

رؤیاهایی که می آیند



Mysteries of Lisbon

رائول رویز، کارگردان ۷۰ ساله مشهور و پرکار شیلیایی، این فیلم را سال گذشته در پرتغال ساخته و با آن، برنده جایزه بهترین کارگردانی جشنواره سن سباستین و بهترین فیلم برگزیده منتقدان جشنواره سائو‌پولو در سال ۲۰۱۰ شد و اکران محدود فیلم بعد از نمایش در جشنواره‌هایی مانند تورین، لندن، هنگ‌کنگ، سانفرانسیسکو و مسکو از هفته گذشته آغاز شده است. داستان پرپیچ‌وخم این فیلم ۲۷۲دقیقه‌ای یک نسخه شش‌ساعته آن نیز برای بخش به صورت سریال تلویزیونی آماده شده، برگرفته از رمانی است که کامیلو کاستلو برانکو در قرن نوزدهم نوشته، درباره یک کنشس حسود، تاجری ثروتمند و پسرکی یتیم است که در گستره پرتغال، فرانسه، ایتالیا و برزیل با افراد رموز گوناگونی روبه‌رو می‌شوند. آدریانولوز، ماریا ژواو، بساتوس، ریکاردو پریرا، کلوتیلد هسم و ژوزه آفونسو پیمنتل از بازیگران این فیلم هستند.


آخرین سیرک

The Last Circus
داستان این کمدی اسپانیایی‌زبان که برای اولین‌بار در جشنواره ونیز سال گذشته به نمایش درآمد، در اواخر رژیم فاشیستی فرانکو در کشور اسپانیا می‌گذرد. خابور، پسر دلقک سیرکی است که در جریان جنگ داخلی به ناچار جنگیده و عده‌ای را کشته است، وارد حرفه پدرش می‌شود اما بر خلاف او، نقش «دلقک غمگین» را بازی می‌کند. رقابت عشقی او با دلقکی که مانند پدر او نقش «دلقک شاده» را بر عهده دارد، به یک کشمکش مرگبار منجر می‌شود. این فیلم که در زمان اصلی «چکامه انگیز ترومپت» نام دارد را آلکس دلا ایگلسیا نوشته و کارگردانی کرده است و بازیگرانش کارلوس آرسس، آنتونیو دلا توره، کارولینا بنگ و مانوئل تالافه هستند. زمان نمایش فیلم ۱۰۷دقیقه‌است.


ریچل وایز، بازیگر ۴۱ساله برنده جایزه اسکار که فیلم‌هایی مانند «چشمه» دارن آرونوفسکی و «آغبان وفادار» فرناندو میری یس را در کارنامه دارد، در تازه‌ترین فیلمش، «افشاگر» که روز جمعه (۱۴مرداد) به روی پرده رفته، زندگی در شرایط ناگوار یک منطقه پرکشمشک را تصویر می‌کند. این بازیگر که اخیرا با دنیل کریگ، جیمزباند فعلی سینما ازدواج کرده، در فیلم «افشاگر» نقش شخصیتی واقعی به نام کاترین بولکوواک را بر عهده دارد که پلیس دیده‌بان سازمان ملل متحد در بوسنی بوده و وجود یک گروه قاچاق زنان با کمک کارکنان شرکت خصوصی بیمانکار نظامی ارتش را افشا کرده است.

۴ جطور درگیر پروژه «افشاگر» شدید؟

بار اول ایمی کافمن، تهیه‌کننده «آغبان وفادار»،

فیلمنامه را برایم فرستاد. این موضوع مربوط به خیلی وقت پیش است، چون پسرم الان پنج‌سالش است و من آن موقع باردار بودم. یادم می‌آید که فیلمنامه را خواندم و فکر کردم اثر خیلی درخشانی است ولی چون باردار بودم، نمی‌توانستم خودم را درگیر کنم. عجیب اینکه حدود دو سال بعد از آن، هنوز فراموشش نکرده بودم. به ایمی تلفن زدم و گفتم: «من نمی‌توانم آن داستان را فراموش کنم. آن را ساخته‌اند؟» چیزی مثل «یک دقیقه صبر کن» گفت. نمی‌دانم در آن موقع فیلمنامه کجا بود ولی بعدا دوباره آن را برایم فرستاد. من خیلی شیفته‌اش شده بودم.

۴ پس اول داستان به سراغ‌تان آمد و بعدا شما دنبالش رفتید.

بله، همین‌طور است. به نظرم مردم می‌گویند داستان تیره و تاری است – نمی‌دانم واژه درست درباره‌اش کدام است– ولی در آن موقعیت برای من سخت بود که با آن سر و کله بزنم.

۴ با کاترین بولکوواک ملاقات کردید؟

بله، البته بعد از آنکه فیلمبرداری را شروع کردیم، در رومانی سر صحنه آمد و من هر وقت که می‌توانستم، سعی می‌کردم با او باشم. قبلا هم از او فیلم‌هایی گرفته شده بود و لاریسا (کندراک) نویسنده و کارگردان فیلمی از مصاحبه‌هایی با او درباره داستان تهیه کرده بود. بنابراین من درباره لپچه او و روحیه‌اش اطلاعاتی داشتم. ظاهر ما با هم فرق دارد. او بلوند است و قیافه‌اش بهتر از من است و قدش هم خیلی بلندتر است. اما من می‌خواستم به روحیه او برس.

۴ دو یادداشت از کاربران IMDB درباره فیلم وجود داشت که یکی از آنها فکر می‌کرد داستان فیلم تخیلی است. معلوم است که او دقت به خرج نداده، اما این نکته تا اندازه‌ای ناشی از آن است که اقدام خانم بولکوواک فرات از سطح آدم‌های عادی است. کمتر کسی را ممکن است پیدا کنید که اینقدر شجاع باشد.

دقیقا همین‌طور است. به همین خاطر من

می‌خواستم این فیلم را بسازیم، چون او شخصیتی خارق‌العاده است. او فکر می‌کند یک آدم عادی است. وقتی با او ملاقات کردم، گفتم: «ببین، من کارم را انجام دادم. شاهد بی‌عدالتی بودم و کاری را کردم که باید می‌کردم.» اما فکر کنید هزار نفر دیگر هم آنجا بودند –که اگر خود من هم بودم، یکی از آنها بودم، من آنقدر شجاع نیستم. چشمم را می‌بستم و خودم را به آن راه می‌زدم. اما نکته خارق‌العاده درباره کتی این است که سعی نکرد کار خوب یا

مهمی انجام دهد، او ذاتا این‌طوری است. فیلم یک داستان دلهره‌آور است، اما به نظر من مطالعه‌ای درباره یک شخصیت است، چون شخصیت اوست که باعث می‌شود چنین کاری بکند.اگر ببیند اتفاقی می‌افتد که به اعتقاد او نادرست است، غیر از اینکه پی آن را بگیرد، راه دیگری را انتخاب نمی‌کند.

احتمالا این نحوه برخورد با دشواری بسیار همراه است و به سختی می‌توان مثل او رفتار کرد.

۴ شما برای بازی در نقش یک انسان دوست دیگر، البته این بار یک شخصیت تخیلی، در فیلم «آغبان وفادار» برنده جایزه اسکار شدید. آیا فکر می‌کنید کسی می‌تواند از هنر برای دست زدن به چنین اقدامی الهام بگیرد.

راستش را بخواهید من هرگز چنین ادعایی نکرده‌ام. به نظر من خیلی عالی است اگر هنر بتواند

افشاگر

کارگردان: لاریسا کندراک– فیلمنامه: لاریسا کندراک، ایلیس کروان – بازیگران: ریچل وایز، مونیکا بلوچی، ونسا درگوبر، دیوید استارتن – محصول ۲۰۱۰ آلمان و کانادا – زبان: انگلیسی– زمان نمایش: ۱۱۲دقیقه خلاصه داستان: یک افسر پلیس آمریکایی در نیروهای سازمان ملل که در بوسنی بعداز جنگ به عنوان نیروی حافظ صلح فعالیت می‌کند با شبکه‌ای از فساد و فریب در پیمانکاران خصوصی و دیپلمات‌های بین‌المللی روبه‌رو می‌شود و تصمیم می‌گیرد آن را افشا کند.

سینمای جهان



به مردم الهام ببخشند، اما واقعا به این فیلم به عنوان یک اثر آموزنده یا فراخوانی برای اقدام نگاه نمی‌کنم.

من این اثر را بزرگداشتت کار یک انسان می‌دانم که خیلی شرافتمندتر از اکثر ماست و در شرایطی که بیشتر مردم چشم‌شان را می‌بستند، این کار را نکرده است. در چنین داستان‌هایی، نکته‌ای الهام‌بخش وجود دارد که به من امید می‌دهد که روی این سیاره زمین متفاوتی انجام می‌دهند و برای آنچه درست و بر حق است، ایستادگی می‌کنند. من شخصا این داستان‌ها را الهام‌بخش می‌دانم. این داستان‌ها به من الهام نمی‌دهند که دست به عمل بزنم. ببینید، درام می‌تواند کاملا غیرسیاسی و احساس‌برانگیز باشد، اما اگر دست بر قضا داستان درباره مساله مهمی باشد و آن‌طور که یک بازیگر به نظرش می‌رسد، مطالعه‌ای در باب یک شخصیت باشد، چه بهتر.

۴ جالب به نظر م رسید که ونسادرگوبر، که برای پایبندی به مسایل حقوق بشر شهرت دارد، نقش یک نماینده حقوق بشر سازمان ملل را در فیلم بازی می‌کند. زمانی‌که شما در این حرفه رشد می‌کردید، از تحسین‌کنندگان او اقدامی الهام بگیرد.

بله، او یکی از بزرگ‌ترین بازیگرهاست. بازیگری بسیار جالب توجه است. البته فکر می‌کنم بازیگر

The Whistleblower

کارگردان: لاریسا کندراک– فیلمنامه: لاریسا کندراک، ایلیس کروان – بازیگران: ریچل وایز، مونیکا بلوچی، ونسا درگوبر، دیوید استارتن – محصول ۲۰۱۰ آلمان و کانادا – زبان: انگلیسی– زمان نمایش: ۱۱۲دقیقه خلاصه داستان: یک افسر پلیس آمریکایی در نیروهای سازمان ملل که در بوسنی بعداز جنگ به عنوان نیروی حافظ صلح فعالیت می‌کند با شبکه‌ای از فساد و فریب در پیمانکاران خصوصی و دیپلمات‌های بین‌المللی روبه‌رو می‌شود و تصمیم می‌گیرد آن را افشا کند.

نقدی بر فیلم «رازهای لیسبون»

هزار توی جامعه اشرافی

دورا یانگ

که شخصیت مرکزی آنها مرد نجیب‌زاده جوانی به نام پدرو داسیلواست. در ابتدای زندگی او پسری است (با بازی ژواو لوویز آریاس) که نامی ندارد و در مدرسه‌های شبانه روزی بزرگ می‌شود و پدر دینیس (آدریانو لوز) مرد خوب و دنیادیده‌ای که همراه اوست به او می‌گوید که فرزند نامشروع کنش ساتاباربارا (ماریا ژواو بساتوس) است. این کنشس عملا مثل یک زن‌دانی در قصری زندگی می‌کند که به شوهر سادیس‌ت او (آلبانو ژرونیمو) تعلق دارد. شخصی که کنشس مجبور بوده به جای نجیب‌زاده فقیری که محبوبش بوده است، با او ازدواج کند. این البته اولین بخش از اولین



كاملا خطرناكى است.
۴ منظور تان چیست؟
بازیگری او دیوانه‌وار است.
كافی است صحنه‌ای با او داشته باشید که در جای خطرناکی اتفاق می‌افتد. واقعا نمی‌دانید که چه کاری ممکن است از او سر بزنند. خیلی آزاد و قدرتمند است. خیلی قوی است.

۴ برای شما تصویر کردن یک آدم واقعی با یک شخصیت تخیلی چه تفاوتی دارد؟

شخصیتی که در فیلم «دشمن پشت دروازه» نقش او را بازی می‌کردم (تانیا چرنووا) ترکیبی از چند آدم مختلف بود که البته هیچ‌کدام آنها زنده نبودند. آن داستان تخیلی بود و در زمان جنگ جهانی دوم اتفاق می‌افتاد، بنابراین باید در دست و دقیق بودن برخی از موارد رعایت می‌شد. فانتزی نبود. آن فیلم خیلی با این یکی فرق داشت چون این در

تاریخی نزدیک به ما اتفاق می‌افتد – در اواخر دهه ۱۹۹۰ – و شخص زنده‌ای وجود دارد که داستان را به من بگوید. از لحاظ تاریخی همین یک دقیقه پیش بود. قبلا هرگز چنین کاری نداشتیم. او نام آشنایی نبود و من نقش کسی را بازی نمی‌کردم که همه او را می‌شناسند. مسوولیتی وجود داشت – که هرچه من می‌دانم، این داستان‌ها را اکثر ماست و در شرایطی که بیشتر آشنا شدم، بیشتر مایل شدم تا ارزش او را نشان بدهم. او واقعا شوخ طبع بود. در فیلم جمله‌ای وجود دارد که یکی از همکارانم می‌گوید: «برای چه به اینجا آمدی؟» و من می‌گویم: «شنیدم که غذای اینجا خیلی خوب است.» واضح است که در بوسنی جنگ‌زده غذا نمی‌تواند خوب باشد. فقط چون با کتی آشنا شدم، توانستم این جمله را بداهه‌سازی کنم. او خیلی جدی می‌تواند شوخ طبع باشد.

۴ فیلم بعدی شما که به زودی به روی پرده می‌آید، «خانه رویا» است که در ماه سپتامبر (شهریور) اکران می‌شود. جیم شریدان آن را کارگردانی کرده است؟ تعجب‌آور است که او یک فیلم ترسناک ساخته باشد.

این فیلم مثل «سپیده‌دم مردگان» نیست. ترسناک ترسناک ترسناک هم نیست. یک ترپل پر از تعلیق است با رگه‌هایی از ژانر وحشت. من از لحاظ فروش بلیت در گیشه خوب جواب می‌دهم، این‌طور نیست؟ به هر حال یک نوع فیلم ترسناک است، اما فیلمی که جیم شریدان ساخته است، از آن فیلم‌های ترسناک الکی نیست.

۴ نمی‌توانم تصور کنم شما در یک فیلم ترسناک الکی بازی کنید.

شاید بازی کنم. «هومایی» به نوعی یک فیلم الکی بود. سرگرم‌کننده بود. آن فیلم را دوست داشتم. **۴** فیلمی از ترنس مالیک هم بازی کرده‌اید. آماده نمایش شده است؟

بله، در دست تدوین است و هنوز عنوانی ندارد. ترنس مالیک یکی از قهرمان‌های من است.

داستان است که با در هم تنیدن داستان‌های بیشتر، پیچیده‌تر می‌شود. شخصیت‌ها با تغییر چهره‌های كاملا غیرمنتظره باز می‌گردند، آدمکش‌ها به نجبا تبدیل می‌شوند و نجیب‌زاده‌ها شكل گدایان را به خود می‌گیرند. تماشاگرانی که از حافظه‌ای عالی برخوردارند، در پایان در می‌یابند که همه داستان‌ها به یکدیگر پیوند خورده‌اند.

روییز آشکارا از بازی با این شخصیت‌ها لذت می‌برد و اغلب آنها را با عروسک‌های نمایش خیمه شب بازی مقایسه می‌کند. در طول فیلم بر حضور نورانی که خصوصی‌ترین مکالمات اربابان‌شان را استراق سمع می‌کنند، گویی آنها تماشاگران تئاتر یا تماشاگران خود فیلم هستند. پدرو نیز یک صحنه کوچک نمایش‌های کودکانه دارد که هر جا می‌رود، آن را نیز با خود می‌برد و حتی در پایان مالیخولیایی و گیرای فیلم تا انتهای دنیا هم می‌برد.

داستان‌ها به روابط خارج از چار‌چوب خانواده، دورویی اجتماعی و شورش علیه قواعد اجتماعی به ویژه از جانب شخصیت‌های زن پیش از سر کوب شدن توسط جامعه می‌پردازند. در داستان پایانی که سرزنده‌ترین و «پروستی»‌ترین داستان است، پدرو که بزرگ شده و از آب و گل درآمده، جوانی آرمان‌گراست (نقش او را ژواو باتیستا و ژواو آفونسو پیمنتال بازی می‌کنند) که به دام الیزا دمونفورت (کلوتیلد هسم) می‌افتد. الیزا سعی می‌کند از او وسیله‌ای برای انتقام‌گیری از آلبر تو دماگالاز برزیلی بسازد اما از پیوندهایی که این دو مرد را به یکدیگر مربوط می‌کند، غافل است.

دیالوگ‌های کارلوس سالیوگا فیلمنامه‌نویس رنگ و بوی اشرافی داستان‌های رمانتیک قرن نوزدهم را دارد و راه را برای بازی‌هایی هموار می‌کند که بیشتر گوشتیک است تا واقع‌گرا، با این حال همچنان نسبت به فیلم‌های الیورا طبیعت‌گرایانه‌تر است. فیلمبرداری فاخر و چشمگیر آندره سزانکوفسکی با همراهی طراحی صحنه اشرافی ایزابل برانکو برای رسیدن به ماهیت زیبایی‌شناختی دوران ناپلئونی تلاش می‌کند به‌ویژه در صحنه‌های داخلی با دیوارنگارهای باشکوهی که گویی درام‌هایی دیگر را بازگو می‌کنند.

منبع: هالوودریپورتر

پر تره هنرمند



وقتی با روییز روبه‌رو می‌شوید، احساسی از روزگار قدیم به شما دست می‌دهد – شور و شوق ادبی او، علاقه و سواس گونش با کلکسیون درست کردن و لحن آرام و شوخ‌وشگشتن در توصیف این شیفتگی‌های بی‌خطر. به نظر می‌رسد که او دوست دارد فیلم‌هایش را به سبکی بسازد که نویسنده‌ان همه چیز دان قرن نوزدهمی آثارشان را می‌نویسند، بدون آنکه تنش و اضطرابی که در ذات آثار خلق‌مرد است، در نوشته‌هایشان احساس شود. با این حال فیلم‌های او به هیچ‌وجه عتیقه نیستند، با آنکه پر از اشباح کتاب‌های کلاسیک با لباس‌های رنگارنگ هستند. «زمان بازپایته» اقتباسی بی‌نقص از کتاب پروس‌ت است، چون مثل ادای دینی به نویسنده‌ای محترم است، گویی خود پروس‌ت فیلم را ساخته است. روییز به اساس تجربه پروستی می‌رسد که با زمان حال هم راحت است و هم در کشمکش، از رسوخ تدریجی گذشته در آینده نیز آگاه است. دنیای فیلم‌های او – که شخصیت‌ها و تماشاگران به یکسان آن را تجربه می‌کنند- در عین حال هم آرامش‌بخش و آشناست و هم پر از دام‌های غافلگیر کننده. در این فیلم‌ها با ناپدید شدن‌های ناگهانی، از پرده بیرون افتادن رازهایی که مدت‌ها پنهان نگه داشته شده‌اند، رخدادهای فراطبیعی و تفران‌های عجیب و غریب روبه‌رو می‌شویم. در چنین دنیایی، غیرمحتمل بودن به قانون بدل شده است.

مجله فرانسوی Les Inroductibles روییز را در ساختن «آزهای لیسبون» از افتادن به دام درام‌های کلیشه‌ای پر از لباس‌های تاریخی ستایش کرده و مینی سریال «آزهای لیسبون» را «یک نسخه قرن‌نوزدهمی از سرال Lost» دانسته است. این فیلم به واسطه صحنه‌پردازی اشرافی و رسمی سخن گفتن شخصیت‌هایش (با آنکه قفقه‌هایشان كاملا دیوانه‌وار است) در نگاه اول مانند یک اثر تاریخی مجلل و دقیق به نظر می‌رسد که در آن دوئل، بالماسکه با لباس‌های فانتزی، اسب‌سواری، کلاه از سر برداشتن و نظایر آن وجود دارد اما با همه رفتارها و اطوارهای اشراف‌مشنانه، حس و حال کلی آن تابود، ناز‌ام و عمدا غریب است. تماشاگر این فیلم در دنیای او غریب‌انگیزانه غرق می‌شود و پر از اتفاقات تصادفی عجیب و احساسات خشم‌آلودی که حس و حال اضطراب‌آمیز آثار معاصر را به آن می‌دهد.

کتاب «سینما به مثابه سفری پنهانی» با این استعاره آغاز می‌شود که فیلم‌ها در بیشتر طول تاریخ سینما «در میان ما زیسته‌اند اما را آفزا کرده‌اند و ما را تماشا می‌کنند که مثل مسافرانی از سیارات دیگر یا رب‌النعوا‌ها از این روز تا روز بعد ناگهان ناپدید می‌شویم، بدون آنکه به ما زمان بدهند تا درک کنیم که با چه پدیده طبیعی سر و کار داریم.» به عبارت دیگر، عجیب بودن در ذات فیلم‌ها نهفته است. زمانی که فیلم‌ها خیلی آشنا، صریح و بی‌راز و رمز به نظر می‌رسند، شایسته است که این حقیقت اساسی را به خود یادآوری کنیم و نتیجه‌گیری کنیم که فیلم‌ها عجیب هستند، چون زندگی چنین است. به همین خاطر است که به جست‌وجوی روییز می‌رویم، چون برای او رازهای سینما حقیقت‌های زندگی هستند.

کوتاه‌شده از نیویورک تایمز